

# همراه با کاروان سفینه النجاه



احسان سالمی

روزنامه‌نگار

«هالی» ستاره دنباله‌داری است که حدود هر ۷۵ سال یکبار از نزدیک زمین عبور می‌کند؛ ستاره‌ای که احتمالاً هر آدم خوش‌شانسی یک بار در عمرش بتواند آن را مشاهده کند؛ بعضی از اتفاقات زندگی روزمره ما نیز درست مثل نسبت ما آدم‌ها به دیدن ستاره دنباله‌دار هالی است؛ اگر خوش‌شانس باشی می‌توانی یک بار آن را تجربه کنی. قطعاً همراه شدن با کاروان حامل ضریح حضرت سیدالشهدا، امام حسین(ع) نیز یکی از

همین فرصت‌های خاص و ویژه است که نباید آن را از دست داد؛ مسالهای که مهدی قزلی به درستی آن را فهمیده و با استفاده از این فرصت استثنایی دست به خلق سفرنامه‌ای با عنوان «پنجره‌های تیشه» زده است که شرحی بر دیده‌ها و شنیده‌های او در مسیر این سفر نورانی و همراهی با کاروانی است که «سفینه النجاه» نام آن است. اصلاً به خاطر معنویت خاص این سفر و گره خوردن آن به نام سید و سالار شهیدان است که «پنجره‌های تیشه» تبدیل به چیزی فراتر از یک سفرنامه شده است؛ یک اثر جامعه‌شناسانه و البته آکنده از حس محبت و علاقه شیعیان به

امام حسین(ع) است که به تعبیر رهبر انقلاب در تقریظ بر این کتاب «بسیار خوب و با ذوق و سلیقه نوشته شده است.»  
راوی پنجره‌های تیشه، آدم بسیار رکی است؛ این را می‌شود از صراحت بالای او در شرح اتفاقات و بیان نظرات مثبت و منفی خود در ارتباط با آدم‌ها و رفتارهای آنها فهمید. او هر جا که لازم دیده به نقد برخی رفتارهای اجتماعی مردم شهرهای مختلف ایران یا مسؤولان پرداخته و البته هر جا که با ارادت خاص دوستداران سیدالشهدا(ع) روبه‌رو شده تمام تلاشش را برای بهتر به تصویر کشیدن این ارادت انجام داده است.

## اطلاعات فوری

عنوان: پنجره‌های تیشه  
نویسنده: مهدی قزلی  
ناشر: سوره مهر  
تعداد صفحات: ۳۸۰  
پیش‌بینی زمان مطالعه: ۴ تا ۷ روز

## روایتی جالب از ارادت عاشقان امام حسین(ع) به ضریح ایشان خواستگاری از تریلی حامل ضریح!



راوی «پنجره‌های تیشه» خاطره‌های جالبی از ابراز ارادت مردم به ضریح امام حسین(ع) و همه چیزهای پیرامون آن دارد؛ در یکی از نمونه‌های این خاطرات می‌خوانیم: «حاج محمود گفت: از تهران به بعد ما وارد شهرها و فرهنگ‌های مختلف می‌شویم. باید حواسمان جمع باشد. مثلاً من به دوستان هماهنگی

تبلیغات گفتم با این وضعی که در قم و تهران دیدیم ما فلان شهر نمی‌رویم؛ چون می‌ترسیم نه تنها ضریح را بخورند، بلکه خود ما را هم بخورند. نه از گرسنگی! بلکه از روی تبرک.» همه خندیدند. حمید آزادگان آرام به من گفت: «برایت گفتم آمده بودند برای تریلی خواستگاری؟» با تعجب گفتم: «چی؟» گفت: «امروز سه نفر آمدند و گفتند این تریلی را هر چقدر بگوئید می‌خریم. بروید کارتان را انجام بدهید و برگردید. ما خریداریم؛ حتی به سه برابر قیمت!» توی دفتر چهام نوشتم: «تریلی ۳۰ ساله و اسقاطی شهرداری قم هم به آبروی امام حسین(ع) به سه برابر قیمت خریدار پیدا کرد. تازه آن که می‌خواهد این قراضه را بخرد، دیگر نمی‌خواهد کار بکشد از آن که! می‌خواهد نوآوارش کند و بگذارد گوشه گاراژ برای تبرک. یعنی ما هم به اندازه این تریلی مورد توجه آن که باید قرار می‌گیریم؟»

## مردمی که حس می‌کردند از حسین(ع) جامانده‌اند استقبال با گل استقبال با سنگ!

سفر ضریح سیدالشهدا(ع) از شهر قم آغاز می‌شود؛ درست یک روز بعد از عاشورا. راوی که در بخش‌های مختلف کتاب به استقبال بالا و فراتر از انتظار مردم از این ضریح متبرک اشاره می‌کند، در بخش ابتدایی این سفر درباره استقبال مردم شهر قم از ضریح امام حسین(ع) می‌نویسد: «قرار شد ضریح از چهارراه بازار بروید به میدان مطهری و بعد به میدان ۷۲ تن. باران می‌آمد و مردم سیل شده بودند پشت سر و کنار ضریح. با مداح «حسین... حسین... حسین جان...» می‌خواندند و دست تکان می‌دادند؛ مثل کسی که از کاروانی جامانده و دست تکان می‌دهد تا او را ببینند. شاید مردم هم احساس می‌کردند جا مانده‌اند از امام حسین. بعضی از مردم که جلوتر بودند، وقتی تریلی می‌رسید، تواضع می‌کردند و برای احترام دست روی سینه می‌گذاشتند. از آن جالب‌تر سیگاری‌هایی بودند که سیگارشان را زیر پا خاموش می‌کردند. مغازه‌دارها کسبشان را تعطیل کرده بودند و جلوی مغازه‌شان سینه می‌زدند. مردم موج می‌خوردند روی هم برای رسیدن به ضریح. بعضی از مردم گل در دست داشتند و وقتی ضریح می‌رسید به آنها گل‌ها را پرت می‌کردند سمت آن. همان روزها کاروانی هم از کربلا رفت سمت کوفه که مردم سمت آنها سنگ پرت می‌کردند.»



## وقتی ضریح سیدالشهدا(ع) کاسه کوزه وهابی‌ها را به هم می‌ریزد ما ضریح را نمی‌سازیم، ضریح ما را می‌سازد

«پنجره‌های تیشه» پر است از شرح برکاتی که انتقال ضریح سیدالشهدا(ع) برای مناطق مختلف ایران داشته است. راوی درباره یک نمونه از این برکات می‌نویسد: «در همان شلوغی‌های اهواز، نوجوانی ۱۶ ساله را با لباس بسیجی آوردند داخل ضریح. گفتند وقتی داشته کمک می‌کرده، مانده زیر دست و پای مردم. به نوجوان گفتیم: «اینهایی که جلوی تریلی هستند قصدشان این است که ما دیرتر برسیم، نه؟» گفت: «من نیت‌هایش را نمی‌دانم. شاید به عشق امام حسین دارند این کار را می‌کنند.» حرف ساده‌اش ما را به فکر فرو برد. شاید خیلی از آنهایی که جلوی تریلی سینه می‌زدند و سرعتمان را کم می‌کردند، در دفتر و دستک امام حسین(ع) جایی بهتر و بالاتر از امثال ما داشتند. به دانش‌پژوه [فرمانده قرارگاه کربلای استان خوزستان] گفتم: «انگار شما خیلی کیف کردی از این بسیجی.» دانش‌پژوه گفت: «فقط این نیست. وهابی‌ها خیلی وقت است دارند پول نقد به سران عشایر و دور و بری‌هایشان می‌دهند تا آنها را به سمت خودشان متمایل کنند. شما با آوردن این ضریح کاسه کوزه همه‌شان را به هم ریختید.» یاد حرف آن بنده خدا افتادم که وقتی ازش پرسیدند از این که ضریح را می‌سازید چه حسی دارید؟ گفته بود: «ما ضریح را نمی‌سازیم، ضریح ما را می‌سازد.» گفتم: «سردار ما ضریح نیاورده‌ایم، ضریح ما را آورده و دارد می‌برد.»